

رنگین کمان هویت ایرانی

● حبیب‌اله اسماعیلی

هویت ایرانی بوده‌اند؟ و...
در باره عناصر هویت‌ساز جامعه ایرانی پرسش‌ها و دیدگاه‌های متفاوت و متعددی وجود دارد که مطرح کردن آن از حوصله و بضاعت این نوشتار خارج است و به همین دلیل، در فرصت کوتاه این مقال از منظر موقعیت جغرافیایی و سیاسی به نکاتی چند اشارت می‌شود.

فرض نخست این است که تداوم و گسست‌ناپذیری هویت ایرانی به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر با هم‌سازی دین و دولت پیوند خورده است. تنسر این پیوند را هم‌زاد دیده و آورده‌است: «دین و ملک هردو به یک شکم زانند... هرگز از هم جدا نشوند و صلاح و فساد و صحت و سقم هردو یک مزاج دارد». (نامه تنسر به گشنسب، ص ۵۳) در زبان حکیم طوس و درداستان پادشاهی اردشیر نیز آمده است:

نه بی تختِ شاهی است دینی به پای

نه بی دین بُود شهر یاری به جای

دو دیباست یک در دگر بافته

بر آورده پیشِ خرد تافته

(شاهنامه: ج ۷، ص ۱۷۸)

دوم آن که عنصر نژاد در هویت ایرانی نقش تعیین‌کننده نداشته است و دست‌کم در چهار مقطع تاریخی، «هویت ایرانی» ساکنان ایران زمین، پس از گذار یک دوره فترت و محاق، فارغ از تعلق‌های قومی یا زبانی، در مواجهه با «غیرایرانیان»،

«هویت ایرانی» حقیقتی دیرپا و مداوم است که در بزنگاه‌های تاریخی و در پرتو آگاهی به «دیگری» و در مواجهه با «غیر» به اشکال گوناگون جلوه‌گری کرده است. در این دیار، همانند دیگر جوامع، مواجهه «هویت» و «غیریت» از «من» آغاز و به «ما» منتهی شده و در دو گستره تعلق فردی و تعلق اجتماعی بروز و نمود یافته است. پرسش‌ها و پاسخ‌های ناتمام درباره «هویت ایرانی» در هر دو شکل فردی و اجتماعی خود برآیند تعاملی تاریخی و اجتماعی است و در افق هر دوره تاریخی زمینه‌ساز تعلق به «مای ایرانی» و متمایزکننده از «دیگری غیرایرانی» شده و در فرایند پرسشگری مدام از «هویت ایرانی» و عناصر سازنده آن، پاسخ‌های برآمده از منابعی چون: فرهنگ، دین، زبان، تاریخ، سرزمین و... نقش‌آفرینی کرده‌اند. ایرانیان به لحاظ موقعیت خاص جغرافیایی و سیاسی همواره در معرض تعامل با کشورها، اقوام، گفتمان‌ها، ادیان و آیین‌های مختلف قرار داشته‌اند، اما با تکیه بر مؤلفه‌هایی چون دینداری، هم‌زیستی فرهنگی و سازگاری‌های قومی و نژادی «مجموعه و نظامی» از «نمادهای چندبعدی و لایه‌لایه هویت‌بخش» را پدید آورده‌اند که زمینه‌ساز یگانگی و همانندی تقریبی ایشان شده است. بر این اساس، رنگین کمان «هویت ایرانی» مفهومی مرکب و نظامی چندرکنی را در ادوار صعود و نزولش به ذهن متبادر می‌کند که از وحدت مفهومی و تاریخی نیز برخوردار است. با این رویکرد، ارائه تصویری یک‌سویه و قالبی از هویت ایرانی در شمار فروض محال و از جمله امور ممتنع خواهد بود.

هویت ایرانی در بسترها و زمینه‌های مختلفی خود را نشان می‌دهد و به همین سبب، در شمار مباحث میان‌رشته‌ای علوم انسانی است؛ به‌رغم این مسأله، مورخ علاقمند به شناخت هویت ایرانی با پرسش‌هایی همانند پرسش‌های زیر مواجه است:
بنیان‌های تاریخی هویت ایرانی چیست؟ مؤلفه‌ها و تجلیات تاریخی هویت ایرانی کدام است؟ کدام‌یک از مؤلفه‌های هویت ایرانی ثابت و کدام یک متغیر است؟ هویت ایرانی را چگونه و از طریق چه منابعی می‌توان شناخت؟ کدام عوامل تاریخی تهدیدکننده هویت ایرانی بوده‌اند؟ کدام عوامل تاریخی مقاوم

عنصر نژاد در هویت ایرانی نقش

تعیین‌کننده نداشته است و دست‌کم در چهار

مقطع تاریخی، «هویت ایرانی» ساکنان

ایران زمین، پس از گذار یک دوره فترت و

محاق، فارغ از تعلق‌های قومی یا زبانی، در

مواجهه با «غیرایرانیان»، جلوه‌گری کرده و

آثار عمیق خود را در تفکر و فرهنگ ایرانی

به جای گذارده است





بیهقی که به نظر می‌آید در تداوم سکوت تاریخی نسبت به تلاش‌های اشکانیان و هم‌سو با گزارشات باقی‌مانده از روزگار ساسانیان، آگاهانه احیای هویت ایرانی روزگار ساسانی را در نظر داشته است، در روایتی که به لحاظ تاریخی کمتر واجد ارزش، اما به دلیل واقع شدن در مقدمه روایات تاریخی درباره مسعود غزنوی اهمیت دارد، اردشیر ساسانی را به عنوان نمونه و الگوی پادشاهی معرفی کرده است. وی بعد از ذکر داستان اسکندر یونانی و روزگار بعد از او با عنوان ملوک الطوائف، می‌آورد که اردشیر بابکان «دولت شده عجم را باز آورد و سنتی از عدل میان ملوک نهاد... این بزرگ بود... ایزد عزوجل مدت ملوک الطوائف را پایان آورده بود تا اردشیر را این کار بدان آسانی برفت.» (تاریخ بیهقی، ص ۱۵۲)

حکیم طوس در ابیات زیر و در قالب روایتی اساطیری از تقسیم شدن جهان در روزگار فریدون و ترسیم حدود جغرافیایی ایران، که به نظر می‌آید برگرفته از «خدای نامک‌ها» و متأثر از موقعیت ایران در عهد ساسانی است، تشخیص داشتن ایران میان رومیان و ترکان را چنین تصویر می‌کند:

نهفته چو بیرون کشید از نهان

به سه بخش کرد آفریدون جهان

یکی روم و خاور، دگر ترک و چین

سینم دشت گردان و ایران زمین

جلوه‌گری کرده و آثار عمیق خود را در تفکر و فرهنگ ایرانی به جای گذارده است. براین مبنا چهار دوره موردنظر به شرح زیر است:

یکم: نخستین تجلی‌گاه منسجم، تجمیع‌شده و قاعده‌مند مبتنی بر یک چارچوب نظری درباره «هویت ایرانی»، در روزگار ساسانیان با مفهوم «ایران شهری» نمود و بروز یافت که ریشه‌هایش به چند سده هم‌اوردجویی برابر سیطره «هلنیسم» و «یونانی‌گری» بازمی‌گشت. گرچه نخبگان ایرانی در روزگار ساسانیان برای احیای «هویت ایرانی»، البته همراه با سکوتی معنی‌دار، نسبت به اشکانیان فروگذار نکردند، اما می‌دانیم که تلاش برای احیای هویت ایرانی خلق الساعه نبود و نطفه‌اش در روزگار اشکانیان بسته شده بود. (شاهنشاهی اشکانی ص ۱۳۵ و ۱۳۶)

هم‌اوردطلبی اشکانیان برای حراست از کیان ایران برابر رومیان در غرب و سکاها در شرق و تداوم آن در دوره ساسانی به صورت معارضه‌جویی در مقابل رومیان در غرب و هفتالیان (هیاطله) در شرق که در داستان‌های اساطیری و هم‌چنین در متون تاریخی دوره اسلامی سکاها و هفتالیان توران نام گرفته و ترک خوانده شده‌اند، تأثیری عمیق بر چارچوب هویت ایرانی و نمادهای اساطیری و تاریخی این دیار باقی گذارد.

آثار سربرآوردن و هویت یافتن ایران از میان دو دشمن شرقی و غربی در سراسر نوشته‌های تاریخی ایران به جای مانده است.

**ادب فارسی در این ایام، محمل
عمیق‌ترین و ناب‌ترین تجلیات تفکر
دینی و عرفان اسلامی و مشحون
از نمادها و عناصری است که
بازگویی و یادآوری تعلق به ایران
را زمزمه می‌کنند**

نخستین به سلم اندرون بنگرید

همه روم و خاور مر او را سزید

دگر تور را داد توران‌زمین

ورا کرد سالار ترکان و چین

ازیشان چو نوبت به ایرج رسید

مر او را پدر شاه ایران گزید

هم ایران و هم دشت نیزه‌وران

هم آن تخت شاهی و تاج سران

بدو داد کو را سزا بود تاج

همان کرسی و مهر و آن تخت عاج

نشستند هر سه به آرام و شاد

چنان مرزبانان فرخ‌نژاد

(شاهنامه: ج ۱، ص ۹۰)

دوم: دومین تجلی‌گاه تاریخی هویت ایرانی پس از ورود اسلام است. در این دوره، پس از تحولی عمیق در ارکان فرهنگی و دینی ایرانیان و جای گرفتن و هویت یافتن عناصر و اجزای پیشین تمدن ایرانی در بنای رفیع فرهنگ و تمدن اسلامی، تصویری نوین از «هویت ایرانی» در پرتو رونق زبان و ادب فارسی محقق شد. بازآفرینی هویت ایرانی و نوزایی فرهنگی و زبانی ایرانیان در روزگار رونق تمدن اسلامی، برخلاف نگرش‌ها و نگارش‌های عده‌ای از مستشرقان اروپایی و مورخان متأخر ایرانی، در سپهر هویتی و فرهنگی تمدن اسلامی جان گرفت و بالید. در این فضا، نوزایی هویت ایرانی و تجلیاتش در زبان فارسی، البته در واکنش به سیطره زبانی ناشی از «عصبیت عربی» فاتحان عرب، و نه در برابر آیین آسمانی اسلام، نمایان شد. گفتنی است که در این مقطع تاریخی، تلقی از «ایران‌شهر» ذیل «دارالاسلام» شکل گرفت. در تحولات سیاسی حکومت‌های محلی (مقتارن) تاپیش از هجوم مغولان، نقش آفرینی دستگاه خلافت از جایگاهی ویژه برخوردار بود.

نکته قابل توجه این که در این دوره، حکام در عین آن که خود را متعلق به دارالاسلام می‌دانند، زیستنی خارج از سپهر هویتی ایران اسلامی شده هم متصور نیستند. علاوه بر تحولات سیاسی مزبور، هویت ایرانی در این دوره، در پیوستگی و تعامل با شکوفایی علمی و فرهنگی تمدن اسلامی شکلی نوین به خود گرفت. نقش آفرینی فیلسوفان، فقها، دانشمندان، مورخان و شاعران و عارفان ایرانی‌تبار، جایگاهی رفیع به آنان می‌بخشد. همچنین با نشر زبان فارسی در سراسر شرق اسلامی و فراتر از مرزهای تاریخی و جغرافیایی ایران، وجهی دیگر از هویت ایرانی متجلی شد و تداوم یافت. ادب فارسی در این ایام، محمل عمیق‌ترین و ناب‌ترین تجلیات تفکر دینی و عرفان اسلامی و مشحون از نمادها و عناصری است که بازگویی و یادآوری تعلق به ایران را زمزمه می‌کنند. کافی است به حدیث اسکندر و دارا و بیان نمادین خسرو و شیرین در ادب مثنوی و منظوم ایرانی به روایت حکیم گنجه و تمثیلات جاری در زبان حافظ و سعدی بنگریم، تا تجلیات تداوم هویت ایرانی را در سپهر اندیشگی دوره‌های میانه تاریخ ایران عمیق‌تر دریابیم.

همان‌گونه که ذکر شد، در این دوره، ادب فارسی زمینه‌ساز تداوم هویت ایرانی است. شاخص‌ترین امیر ایرانی در دوره نوزایی ادب فارسی امیر اسماعیل سامانی است که نقل و وصفش در تاریخ، برای احیای زبان و ادب پارسی مشهور است. اما جالب توجه‌تر این که در این دوره تاریخی، فرخی و عنصری؛ سلطان ترک‌تبار غزنوی را پادشاه ایران می‌خوانند و البته محمود غزنوی نیز در بسط ادب فارسی فروگذار نمی‌کند.

در دیگر آثار ادبی و تاریخی این دوره و پس از آن و در ادامه تا روزگار صفویان و قاجاران، حکام و سلاطین با توصیفات اساطیری و برآمده از فرهنگ سیاسی ایران در شمار فریدون و جمشید و نوشیروان جای می‌گیرند. در حقیقت، مورخان و ادیبان با بیان این مفاهیم، تداوم هویت ایرانی را فارغ از عناصر قومی تصویر می‌کنند.

در عرصه سرزمینی و جغرافیایی نیز فقدان گسست در هویت ایرانی را شاعران و ادیبان یادآور می‌شوند. به عنوان نمونه، اسدی طوسی پارس را بخشی از ایران می‌داند. فخرالدین اسعد گرگانی در حالی که اصفهان را فخر ایران می‌نامد می‌گوید:

اگرچه فخر ایران اصفهان است

فزون زان قدر آن فخر جهان است

خراسان را بو دمعنی خورآبان

کجا از وی خور آید سوی ایران



بعد از سیطره مغولان، در اغلب منابع تاریخی، و در تداوم سنتها و خاطرات جاری در جامعه ایرانی سرزمین‌های تحت سیطره ایلخان (ایران، ایران‌زمین) خوانده می‌شود

از هجوم مغولان و در هنگامه مقاومت‌های سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه، جوینی در بیان روایات تاریخی معطوف به این دوره، او را مهم‌تر از رستم می‌بیند. (جهانگشای جوینی: ج ۱، ص ۱۰۷) همچنین در تمایزجویی کهن و ریشه‌دار جامعه ایرانی، ایلخان مغول را به افراسیاب تورانی تشبیه می‌کند. (جهانگشای جوینی: ج ۲، ص ۱۳۶ و ۱۳۷)

اما بعد از سیطره مغولان، در اغلب منابع تاریخی، و در تداوم سنتها و خاطرات جاری در جامعه ایرانی سرزمین‌های تحت سیطره ایلخان (ایران، ایران‌زمین) خوانده می‌شود. از ایلخانان حاکم نیز با القابی همانند: شاه ایران، شاهنشاه ایران‌زمین، خسرو ایران، و وارث ملک کیان یاد می‌کردند که همه ریشه در سنت ایران شهری داشت. به عنوان نمونه در جامع‌التواریخ رشیدالدین فضل‌الله همدانی، وزیر برجسته دوره ایلخانی، مشاهده می‌کنیم که آورده است: «هلاکوخان را جهت ولایات غربی ایران‌زمین و شام و روم و مصر و ارمن معین گردانید...». وی که در اغلب روایات خود، از نام «ایران‌زمین» به جهت تمایزبخشی یاد می‌کند، عنوان فصلی از کتابش را «تاریخ خلفا و سلاطین و ملوک و اتابکان ایران‌زمین و شام و مغرب و...» نامیده است. (جامع‌التواریخ: ج ۲، ص ۹۷۴)

در جامع‌التواریخ موارد بی‌شمار از این دست می‌توان یافت. نکته مهم این است که نویسنده جامع‌التواریخ، همانند سلف خود با بیان نمونه‌های مثالی از ادوار تاریخی و اسطوره ایران، پادشاه مسلمان شده مغول، غازان‌خان را «وارث ملک کیان»، «جمشید خورشید طلعت» و محسود «ادوار دارا و اردوان و آفریدون و انوشیروان» می‌داند. (جامع‌التواریخ: ج ۱، ص ۲۸ و ۲۹) در بخشی دیگر از روایت‌های تاریخی خواجه رشیدالدین فضل‌الله، از توجه ایلخان مغول به سادات و شیعیان با خبر می‌شویم. وی نقل می‌کند که خان مغول به علویان توجهی خاص داشت و مشهد حسین بن علی (ع) را بازسازی کرد.

بگردآور سپاه از بوم ایران

از آذربایگان و ری و گیلان
(ویس و رامین، ص ۲۳ و ۱۷۶ و ۱۹۳)
در آثار ادبی انوری و سنایی نیز این تعلق موج می‌زند، اما اوج آن در سخن حکیم گنجه، نظامی شیرین سخن است که می‌گوید:

همه عالم تن است و ایران دل

نیست گوینده زین قیاس خجل

چون که ایران دل زمین باشد

دل ز تن به بود یقین باشد

در دیگر آثار ادب فارسی این دست سخنان فراوان است، اما در دیگر عرصه اندیشه‌ورزی ایرانیان، که سیاست‌نامه خواجه نظام‌الملک جدی‌ترین نمونه آن است، هم‌نشینی آگاهانه عناصر سازنده هویت ایرانی با مؤلفه‌های فرهنگ اسلامی، نشانه دیگری در تداوم هویت ایرانی، ذیل دارالاسلام است. مکرر حکایات درج شده در سیاست‌نامه و آوردن شواهدی از تاریخ و اساطیر ایرانی، به عنوان نمادهای دادگری و حسن تدبیر حکام و پادشاهان ایرانی و بازسازی و هم‌نشینی و هم‌ساز کردن آن با مفاهیم اسلامی در قالب نقل و ذکر از پیامبران و اولیای دین اوج شکل‌گیری منظومه‌ای است که چندلایه بودن هویت ایرانی را گواهی می‌دهد. مؤلف سیاست‌نامه نتیجه تأملات ژرف و آگاهانه خویش را برای سلطان سلجوقی چنین توضیح می‌دهد:

«...تقدیر ایزد تعالی چنان بود که این روزگار تاریخ روزگارهای گذشته گردد و طراز کردارهای ملکان پیشین شود و خلائق را سعادت‌ی ارزانی دارد که پیش از این دیگران نداشته‌اند...» (سیاست‌نامه: ص ۱۳)

تداوم هویت سیاسی و جغرافیایی ایران را در روزگار مغولان به‌رغم اوضاع رقت‌بار شهرها و روستاها می‌بینیم. هجوم مغولان، سراسر مناطق شرقی ایران را به ورطه نابودی سوق داد، اما سقوط خلافت، فرصت تازه‌ای برای بروز تجلیات هویتی ایرانیان، به‌ویژه در مناطق کمتر آسیب‌دیده در مرکز، جنوب غربی ایران و در خارج از حیطه اقتدار مغولان و در سرزمین‌های واقع در شبه‌قاره هند و آناتولی فراهم ساخت که البته این تجلیات نیز خارج از سپهر فرهنگی اسلام نیست. جامی که مثنوی را قرآن در زبان پهلوی می‌خواند، سخنش یادآور همین نکته است.

بررسی منابع تاریخی دوران ایلخانان و توجه به عناوین ذکر شده در منابع، شاخصی برای دریافت ویژگی‌های هویتی ایرانیان در دوران ایلخانان به دست می‌دهد. جالب است بدانیم که پیش

(سرگذشت غازان خان، ص ۹۳) این وزیر هوشمند عهد مغول، به گونه‌ای ظریف، هویت بخشی به حکام مغول را در بطن فرهنگ سیاسی ایرانی و مشروعیت یافتنشان را در چارچوب اعتقادات دینی یادآور می‌شود. نکات نقل شده گویای مداومت در هویت ایرانیان از منظر جغرافیایی و سیاسی در این دوره است.

سوم: سومین تجلی گاه هویت ایرانی پس از یک دوره بلند نابسامانی سیاسی و هم‌زمان با شکل‌گیری و یک‌پارچگی ایران جدید، در دوره صفویان متجلی شد. در این دوره هویت جوئی با بهره‌گیری از ظرفیت‌های تشیع و نفوذ عمیق آن در باورهای ایرانیان بروز و نمود یافت. صفویان ترک‌زبان و ترک‌تبار، با وقوف به نقش و جایگاه تشیع در مبارزات مردمی ضد بیگانه در روزگار گذشته و به‌ویژه در دوره تسلط مغولان، که در جنبش و حکومت سرداران متبلور شده بود، از شرایط پدیدآمده بعد از عهد مغول بهره گرفتند. ستیزه‌جویی خلفای عثمانی در غرب و اوزبکان در شرق، که یادآور مرزبندی کهن و نماد قرار گرفتن ایران در میان روم و توران بود، موجب شد صفویان بتوانند وحدت فرهنگی، جغرافیایی و سیاسی ایران را با رسمیت بخشیدن به تشیع اثناعشری تحقق بخشند. در پرتو تدبیر حکام صفوی و به‌واسطه شرایط پدیدآمده ناشی از بازآفرینی و نوزایی متأخر هویت ایرانی در این مقطع تاریخی، دیگر بار رونق و شکوفایی علمی و ادبی و فکری و فرهنگی در ایران فراگیر شد که یادآور روزگار درخشان تمدن اسلامی بود.

متون و منابع تاریخ و ادب آن دوران نیز همانند سده‌های آغازین و میانه بعد از اسلام، گواهی می‌دهند که بازآفرینی هویت ایرانی در این دوره نیز ذیل فرهنگ اسلامی شکل می‌گیرد و سلسله صفویان، یعنی شاه اسماعیل، که به‌خوبی از عهده درک سپهر هویتی ایران برآمده بود؛ بعد از فتح تبریز، با به‌کارگیری عناصر شیعی و ایرانی سرود که: «فرزند حیدر است، فریدون و خسرو و جمشید و رستم و اسکندر و ضحاک» در او متجلی شده‌اند. این سخنان گویای وقوف شاه اسماعیل به هم‌سازی سیاست و دیانت و توجه او به تمایز بخشی به «ما»ی ایرانی در برابر «غیر»ی است، که به شهادت منابع تاریخی، به صورتی نمادین در تاریخ آن ایام بازسازی شده بود و روم را در وجود عثمانی‌ها در غرب و توران را در هیبت اوزبکان در شرق متجلی می‌کرد. در عالم‌آرای صفوی، از شاه اسماعیل با اوصافی چون: «فریدون فر، سکندر شکوه، دارارای، سام‌صلابت، زال فراست، رستم‌دل، اسفندیار طینت، عیسی دم، موسی کرم، یوسف‌رو، محمدخلق، علی‌علم، حسن حسب و حسین نسب» یاد شده است. (عالم‌آرای صفوی: ص ۱۱۷) در تاریخ عالم‌آرای عباسی نیز، علاوه

بر آن که تبارنامه تاریخی حکومت در ایران را با ذکر از دوره ساسانی آورده است، می‌خوانیم که: «...به میامین تأییدات الهی و نیروی دولت شاهنشاهی، عرصه دلگشای ملک ایران از خس و خاشاک ارباب طغیان پاک گردیده...» (تاریخ عالم‌آرای عباسی: ج ۲، ص ۶۱۶)

با نگاهی کوتاه به متون تاریخی و ادبی دوره‌های صفوی، افشاری، زندی و قاجاری نیز درمی‌یابیم که تمام شاهان و حکام این دوره، نیز با اوصافی چون: «جمشیدرایت»، «فریدون صولت» و «کسری معدلت» معرفی می‌شوند. این سخنان گویای کارکرد آن مفاهیم و قابل فهم بودن صور مثالی و بار معنایی نشانه‌هایی است که از روزگار گذشته تا آن دوره، در ذهن و زبان ایرانیان حضور داشت و به همین دلیل بود که توجه نخبگان را برای آفرینش وجوه تمایز «ما» از «دیگران» از این طریق، جلب کرده بود و تداوم هویت و فرهنگ سیاسی ایرانی را گواهی می‌داد. چهارم: چهارمین تجلی‌گاه هویت ایرانی روزگار معاصر است که پس از فترت و نابسامانی بعد از سقوط صفویان، جلوه‌گری کرد و به‌رغم برخی مشابهت‌ها تابع قواعد پیشین نبود. از نزدیک به دو سده اخیر، امواج بنیان‌برافکن و نقش‌آفرین عناصر برآمده از دنیای «متجدد»، غیریتی دیگرگونه و متباین با سپهر دینی هویت ایرانی را در برابر ایرانیان و دیگر مردمان عالم نهاد. رویارویی بازیگران و بازگوکنندگان روایت‌های مختلف از هویت ایرانی در تمام روزگار معاصر، تداوم داشته و کماکان ادامه دارد. دو انقلاب مشروطیت و انقلاب اسلامی، روایت‌گر دو تصویر متداخل، اما متفاوت از عناصر هویت‌ساز ایرانی است. مهم‌ترین ویژگی این مقطع تاریخی، تغییر قواعد دفاع یا هجوم به هویت ایرانی است. بازیگران و نقش‌آفرینان این عرصه، برخلاف دوره‌های پیش، الزاماً از بین حکام نبوده‌اند و نیروهایی خارج از جریان رسمی امور، در این فرایند نقش آفریده‌اند. در دوره

دو انقلاب مشروطیت و انقلاب اسلامی، روایت‌گر دو تصویر متداخل، اما متفاوت از عناصر هویت‌ساز ایرانی است. مهم‌ترین ویژگی این مقطع تاریخی، تغییر قواعد دفاع یا هجوم به هویت ایرانی است



از فرایندهای معطوف به شکل‌گیری و تداوم هویت ایرانی الزام‌آفرین و ضروری است.

در نوشتار حاضر، مفهوم چندلایه و رنگین‌کمانی هویت ایرانی، با تأسی به اصل «وحدت در کثرت و کثرت در وحدت» حکیمان و عارفان این دیار، به صورتی گذرا و کوتاه، تبیین و قلمی شد. با پیروی از این رویکرد، در فرایند فهم ابعاد و اجزای هویت ایرانی، می‌توان رنگارنگی‌های آن را به منزله عبور نور از منشور وجودی ایرانیان دید و تجلیات گونه‌گونش را در ادوار صعود یا نزول این دیار جستجو کرد و از نگرش‌های قالبی، یک‌سویه، غیربومی و گسست‌آفرین غیرعلمی دور شد.

عبارات حاضر به‌زعم نگارنده، در حکم اتود و پیش‌درآمد انجام پژوهش‌های ژرف در این موضوع بااهمیت و سرنوشت‌ساز است که از باب طرح مسأله و به منزله سرسرخن مجموعه حاضر تقدیمتان شد.

منابع:

- ابوالفضل بیهقی؛ تاریخ بیهقی؛ براساس نسخه غنی- فیاض، توضیحات و تعلیقات منوچهر دانش پژوه، تهران، هیرمند، ۱۳۷۶
- الهیاری، فریدون؛ «بازنمایی مفهوم ایران در جامع‌التواریخ رشیدالدین فضل‌الله همدانی»؛ فصلنامه مطالعات ملی، سال چهارم، شماره ۱۰
- تاریخ عالم‌آرای عباسی؛ با مقدمه و گردآورنده فهرست، ایرج افشار، اصفهان، بی‌تا.
- حکیم ابوالقاسم فردوسی؛ شاهنامه؛ به کوشش سعید حمیدیان، چاپ هفتم، تهران، نشر قطره، ۱۳۸۴.
- خواجه نظام‌الملک طوسی؛ سیاست‌نامه؛ به اهتمام هیوبرت دارک؛ تهران، انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۸۳.
- رجب‌زاده، هاشم؛ سرگذشت تازان خان؛ چاپ اول، تهران، مؤسسه فرهنگی اهل قلم، ۱۳۸۳.
- رشیدالدین فضل‌الله همدانی، جامع‌التواریخ؛ تصحیح و تحشیه محمد روشن و مصطفی موسوی، تهران، البرز، ۱۳۷۳.
- عالم‌آرای صفوی؛ به کوشش یدالله شکری، چاپ دوم، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۳.
- عطاملک جوینی؛ تاریخ جهانگشا؛ تصحیح علامه محمد قزوینی، چاپ اول، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۷۵.
- فخرالدین اسعد گرگانی؛ ویس و رامین؛ تصحیح ماگالی تودا و الکساندر گواخانیان، تهران، (۶) ۱۳۴۰.
- نامه تنسر به گشنسب؛ به تصحیح مجتبی مینوی، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۴.
- ولسکی، یوزف؛ شاهنشاهی اشکانی، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران، ققنوس، ۱۳۸۳.

اخیر، توجه به هویت ایرانی صرفاً از رویکردهای سیاسی نیز پیروی نکرده؛ بلکه در عرصه‌های فکری و فرهنگی و هنری نیز خودنمایی کرده است.

در سال‌های منجر به وقوع مشروطیت، و به دنبال ناکامی‌ها و تجزیه بخش‌های وسیعی از سرزمین ایران در روزگار قاجاران، در فرایند چاره‌جویی و برون‌رفت از آثار ناکامی‌ها و عقب‌ماندگی ایران در مقایسه با دنیای متجدد و به‌رغم نقش‌آفرینی معتقدان به بازگشت و احیای تمدن و تفکر اسلامی، هواداران بازگشت به روزگار قبل از اسلام در پیوند با سیاست‌های جهانی تفوق یافتند. در شرایط حاصل از این تفوق، قالب‌های ملی‌گرایانه و عمیقاً ایدئولوژیک به ابزار بیان و سنجش هویت تبدیل شد که با رواج کج‌فهمی و کژتابی قالبی نسبت به هویت ایرانی، مانعی جدی در مسیر درک درست و عمیق از بنیان‌ها و مؤلفه‌های هویت‌بخش ایرانی پدید آورد. از وجوه بارز در این رویکرد، قرار گرفتن بخش‌هایی از هویت ایرانی در مقابل دیگر ابعاد آن بود. یکی از نمونه‌های بارز در این عرصه، تلاش برای ایجاد پرش تاریخی به دوره باستان، با برجسته کردن هویت باستانی ایران و بی‌مقدار یا کم‌رنگ جلوه دادن دستاوردهای عصر درخشان تمدن و فرهنگ اسلامی بوده است.

در بخش‌هایی دیگر از این سرزمین نیز با دروغ‌پردازی، تکه‌چسبانی و اختراع تاریخ و تولید مفاهیم شبه‌تاریخی، و به‌رغم تداوم هویت ایرانی توسط همه ساکنان ایران‌زمین، برنامه استعماری رودرو قرار دادن اقوام ایرانی پی‌جویی شد. بدیهی‌ترین نتیجه عبارات بالا و شواهد نقل شده از متون ادبی و تاریخی، تأییدی است بر این نظر که مداومت هویت ایرانیان باعث شده است که آنان فارغ از تعلق‌های طایفه‌ای و قومی از نوعی وحدت‌اندیشگی و رفتاری در برابر «غیر» پیروی کنند. به همین دلیل، ردیابی و بازسازی عالمانه و تحلیل مورخانه

در بخش‌هایی از این سرزمین با دروغ‌پردازی، تکه‌چسبانی و اختراع تاریخ و تولید مفاهیم شبه‌تاریخی، و به‌رغم تداوم هویت ایرانی توسط همه ساکنان ایران‌زمین، برنامه استعماری رودرو قرار دادن اقوام ایرانی پی‌جویی شد